

Andishe-e-Taqrīb 34 Vol.13, No.3, Autumn 2017 P 27-50	اندیشه تقریب سال سیزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۶، پیاپی ۳۴ ص ۵۰-۲۷
---	--

## وجوب اطاعت از حکم حاکم اسلامی

سید محمود نبویان\*

مجید بابایی\*\*

### چکیده

احکامی را که در حکومت اسلامی جاری می‌شود، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: حکم الهی و حکم حکومتی. احکام الهی همان احکام کلی هستند که مجتهد آنها را از ادله اربعه یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل، به دست آورده و به صورت فتوی در رساله عملیه بیان می‌کند. اما احکام حکومتی به احکامی کلی و جزئی گفته می‌شود که حاکم اسلامی بر اساس قوانین، ضوابط و نیز مصالح نظام و مسلمین انشاء یا اجراء می‌کند. روشن است که اطاعت از احکام الهی بر هر مسلمانی واجب است؛ اما آنچه مورد سوال و تردید می‌باشد، این است که: آیا حکم حاکم اسلامی هم دارای وجوب اطاعت است یا خیر؟ در این مقاله پس از بررسی ادله فریقین، روشن خواهد شد که حکم حاکم نیز همانند احکام الهی واجب‌الاطاعة است. این مقاله ابتدا به ذکر معنای لغوی و اصطلاحی حکم می‌پردازد، سپس شواهدی از کلمات علماء را ذکر کرده و در آخر، ادله فریقین را در این مسأله متذکر می‌شود که در صورت نیاز، به صورت مختصر ادله توضیح خواهد شد.

### واژگان کلیدی

حکم، حاکم، حکم حکومتی، وجوب اطاعت.

دریافت: ۱۳۹۶/۱/۱۶      تأیید: ۱۳۹۶/۲/۳۰

\* رئیس پژوهشگاه مطالعات تقریبی و معاون امور فرهنگی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی:

taghrib.qom@chmail.ir

\*\* دکتری فقه و اصول: mbabaeih@chmail.ir

## مقدمه

یکی از وظایف و اختیاراتی که در مورد حاکم اسلامی مطرح است، صدور احکام در جامعه اسلامی است. حکم حاکم - که اصطلاحاً به آن حکم حکومتی گفته می‌شود - دارای آثار و احکام متعددی است. از مهم‌ترین احکامی که درباره حکم حاکم مطرح است، وجوب اطاعت است؛ که این مقاله در صدد بررسی آن از دیدگاه علمای شیعه و علمای اهل تسنن می‌باشد. اکنون، پیش از بیان آراء علماء اسلام، معنای لغوی حکم و معنای اصطلاحی حکم حکومتی بیان می‌شود.

## معنای لغوی حکم

مهم‌ترین معانی که برای واژه حکم در لغت بیان شده است عبارتند از:

۱. منع کردن (احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۱).
- در بعضی از کتب لغت متعلق منع را هم معین کرده و گفته‌اند: حکم به معنای منع از فساد است و به همین جهت به کسی که میان مردم قضاوت می‌کند، حاکم گویند؛ زیرا او مردم را از فساد و ظلم به دیگران منع می‌کند، یا حکمت را حکمت نامیده‌اند؛ زیرا مانع از جهل است.
۲. علم و فهم (ابن منظور؛ ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۱۴۱-۱۴۰)
۳. قضاوت به عدل (همان).
۴. وثوق (خلیل بن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۱۲-۴۱۱).

## اصطلاحات حکم حکومتی

### ۱. حکم حکومتی اجرایی

برای توضیح این مفهوم از حکم حکومتی، باید توضیح مختصری درباره حکم شرعی ارائه داد.

در تعریف حکم شرعی آورده‌اند: حکم شرعی، حکمی است که از خطابات خداوند

تبارک و تعالی فهمیده می‌شود و به افعال مکلفین تعلق گرفته است؛ مانند وجوب نماز که از خطاب (اقیموا الصلاة) و یا حرمت شراب که از خطاب (لا تشربوا الخمر) به دست می‌آید (حلی، فخر المحققین، ۳۸۷ق، ج ۱، ص ۸؛ عیاض بن نامی، ۱۴۲۶ق، یک جلدی، ص ۲۴).

موضوعاتی را که خداوند در مورد آنها حکم جعل کرده است، می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

#### ۱. فردی ۲. اجتماعی

برای موضوعات «فردی»، می‌توان به نماز و روزه، برای موضوعات «اجتماعی»، به جهاد و امر به معروف اشاره کرد. احکامی که در تمام این موضوعات (فردی و اجتماعی) وجود دارد، از سوی خداوند تبارک و تعالی صادر شده است و فقیه باید آنها را از منابع شرعی (کتاب، سنت، اجماع و عقل) استنباط کند. به چنین احکامی که فقیه از راه اجتهاد و فهم دقیق به آن رسیده و معمولاً در رساله عملیه خود ثبت کرده است، فتوی گفته می‌شود؛ و بر هر مقلدی لازم است با رجوع به فتاوی مرجع تقلید خود، احکام را بداند و به آنها عمل کند.

اما تفاوتی اساسی میان این دو دسته از احکام وجود دارد و آن این که مقلدین می‌توانند به صرف وجود احکام فردی در رساله‌های عملیه، به آنها عمل کنند؛ اما احکام سیاسی - اجتماعی‌ای مانند جهاد، امر به معروف و غیره، صرف وجود آنها در رساله‌ها، برای اجرایی کردن آنها کافی نیست، بلکه اصل اجرا و کیفیت آن نیاز به دستور حاکم شرع دارد. به تعبیر دیگر، این دسته از احکام الهی، با صدور حکم از ناحیه خداوند به مرحله فعلیت رسیده است، اما از آنجا که مجری این دسته از احکام، حکومت است، تنجز و قطعیت عمل به آنها، نیاز به تصمیم و حکم حاکم دارد تا بر اساس مصلحت مسلمانان، حکم الهی را در جامعه اسلامی اجرا کند.

به چنین احکامی، در عین اینکه جنبه استنباطی دارند، حکم حکومتی گفته می‌شود (البته به جهت خصیصه استنباطی بودن آنها، فقه حکومتی نیز نامیده می‌شود)، یعنی در عین اینکه منشأ صدورشان خداوند تبارک و تعالی بوده و احکامی الهی و مرتبط با او

هستند، ارتباطی نیز با حاکم دارند به همین جهت است که اصطلاح حکم حکومتی را می‌توان بر آنها اطلاق کرد؛ و این حاکم است که باید تصمیم بگیرد چنین احکامی فعلاً در جامعه اجراء شوند یا نه. نتیجه آن که، حکومتی بودن این احکام، صرفاً از این جهت نیست که بُعد اجتماعی و سیاسی داشته و مرتبط با حکومت می‌باشند، بلکه به این سبب است که نیازمند به حکم حاکم هستند. به نظر می‌رسد که قبول چنین مطلبی کمی سخت باشد، اما توجه به مطلب زیر، می‌تواند پذیرش آن را آسان‌تر نماید.

اگر به گرایش عدلیه<sup>۱</sup> که احکام را تابع مصالح و مفاسد می‌دانند توجه کنیم، این مسأله به راحتی قابل تحلیل بوده و به همین جهت، پذیرش آن برای ذهن آسان‌تر می‌گردد بر طبق این اعتقاد می‌توان فهمید که مصالح و مفاسدی که در جعل احکام لحاظ شده و بر طبق آن حکمی از ناحیه شارع بیان گردیده، در احکام فردی و اجتماعی کاملاً متفاوت است.

در بخش احکام فردی، مصالح مربوط به تعالی روح و قرب الهی است و صحنه ظهورش عالم قیامت است. و از آن جهت که انسان نمی‌داند چه فعلی در راستای قرب الهی و تعالی روح اوست و چه فعلی باعث انحطاط روح و بُعد از خدا است؛ لذا نه می‌تواند مصالح و مفاسد اینگونه افعال را درک کند و نه می‌تواند در آنها دخل و تصرف نماید.

اما احکام اجتماعی که در اسلام وجود دارد، مصلحت و مفاسد آنها به حفظ نظام اجتماعی برمی‌گردد، و صحنه ظهورش در همین دنیا است. بنابراین، هم قابل تشخیص از ناحیه انسانهاست و هم متصدی آن می‌تواند در کیفیت اجرای آن در جامعه دخل و تصرف کند. طبق این اصل، اجرای چنین احکامی منوط به تحقق مصالح مورد نظر در ظرف جامعه اسلامی است. بنابراین، واجب است که حاکم شرع اسلامی آنها را به صورتی که مصلحت دارد اجراء نموده و در صورت بروز مفاسد، از عملی شدن آنها جلوگیری کند.

البته باید توجه داشت که این دسته از احکام دو جهت دارند: جهت استنباط و

۱. به علمای شیعه و معتزله از علمای اهل سنت، عدلیه گویند.

جهت اجرا و تحقق حکم حکومتی در مرحله اجرا است نه استنباط. مثلاً حکم دفاع از مرزهای اسلامی هنگام تجاوز دشمن، از احکام اولیه اسلام است و استنباط و فهم آن، سبب تحقق حکم حکومتی نخواهد شد. اما اگر دشمنی به خاک اسلامی تجاوز کند و ولی فقیه حکم به وجوب دفاع نماید، در این مرحله حکم حکومتی تحقق می‌یابد؛ یعنی حکم حکومتی یک حکم جزئی است که به منظور اجرای احکام کلی الهی از حاکم اسلامی صادر می‌شود. شاید فقیه در همین مسأله، مصلحت جامعه را در عدم دفاع و مبارزه ببیند و مثلاً با تطمیع دشمن، از جنگ و خونریزی که به مصلحت نیست جلوگیری کند؛ یعنی از در صلح و مذاکره با دشمن درآید (البته باید توجه داشته باشیم، فرض این مقاله در این است که احکام حکومتی صادر شده از سوی حاکم، درست بوده و شک و شبهه‌ای در آن نداریم؛ زیرا منظور از حکم حکومتی، خصوص حکمی نیست که از ناحیه ولی فقیه و حاکم غیر معصوم صادر می‌شود، بلکه شامل احکام پیامبر و دیگر معصومین علیهم‌السلام هم می‌شود).

بعضی از فقهای معاصر معتقدند که حکم حکومتی منحصر در همین معنا است و همیشه حکم حکومتی یک حکم اجرایی است که در صدد پیاده شدن احکام کلی الهی می‌باشد. ایشان در این رابطه آورده است:

احکام اولیه مانند وجوب نماز و احکام ثانویه مانند نفی ضرر و نفی حرج، احکام کلی الهی و قوانین عام شرعی هستند. اما حکم حکومتی یک حکم جزئی است که از ناحیه حاکم صادر می‌شود که از تطبیق قوانین کلی الهی بر مصادیق جزئی به دست می‌آید (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۴۹۴).

به طور خلاصه می‌توان گفت: به احکام جزئی‌ای که حاکم شرع در امور قضایی یا جزایی مانند حدود و قصاص و یا موارد دیگر احکام کلی به منظور اجرای احکام الهی، انشاء می‌کند، حکم حکومتی اطلاق می‌شود.

## ۲. حکم حکومتی انشایی

قبل از تعریف این قسم از حکم حکومتی، توجه به چند نکته ضروری است:

۱. حکم حکومتی یک واژه آشنا در لسان فقهاء نبوده و در کتب فقهی خصوصاً

عربی، نمی‌توان نشانی از آن پیدا کرد، مگر یک عبارت (تا آنجایی که تتبع شده است) که مربوط به مرحوم «آیه‌الله مرعشی نجفی» در کتاب «القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد» (مرعشی نجفی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۲۷) است. البته بعضی چنین ادعا کرده‌اند: «هر فقهی که بحث فرق بین فتوی و حکم را مطرح کرده است، مرادش از حکم، حکم حکومتی است» (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۲ق، یک جلدی، ص ۲۶-۲۷).

بنابراین، آنچه در کتب فقهی عربی آمده که مترادف با حکم حکومتی است، واژه حکم ولایی است که متأسفانه تعریفی از آن ارائه نشده، اگر چه از مطالبی که درباره آن ارائه شده، می‌توان تعریفی را به دست آورد.

۲. تعاریفی که از فقهاء رسیده، درباره حکم است و اگر ما آن ادعای بالا را بپذیریم که مراد از حکم، حکم حکومتی است، می‌توان آنها را بر حکم حکومتی تطبیق داد، مانند تعریف مرحوم «شهید اول» و تعریف مرحوم «صاحب الجواهر». در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم. اما به جهت اینکه تعریف آنها به بعضی از اقسام حکم حکومتی اختصاص دارد، تعریف جامع و دقیقی نبوده و دارای نقایص و اشکالاتی است. لذا در ابتدا از ذکر تعاریف فقهاء در این باره خودداری کرده و ترجیح می‌دهیم تعریفی را که از مجموعه کلمات علماء به دست آمده است، ارائه داده و بعد به ذکر تعاریف پرداخته تا خود به خود نقص آنها معلوم گردد.

۳. از آنجایی که تعاریفی که از ناحیه علمای اسلامی در مورد حکم حکومتی ارائه شده، تام نبوده و جامع افراد نیست و نیز به نظر می‌رسد که نتوان همه اقسام حکم حکومتی را تحت یک ضابطه قرار داده و تعریفی جامع از آن ارائه داد؛ در نتیجه، ناچار شدیم تعریفی که از حکم حکومتی ارائه می‌دهیم، تعریف بالمثال باشد؛ اگر چه این نوع از تعریف از ارزش کمتری در مقایسه با تعاریف دیگر برخوردار است؛ اما در مورد حکم حکومتی بهترین تعریف خواهد بود؛ زیرا تعاریف حدی یا رسمی جامع و مانع قابل ارائه نیست.

### تعریف حکم حکومتی

حکم حکومتی، به تصمیمات و فرمان‌هایی گفته می‌شود که حاکم اسلامی با توجه

به قوانین و ضوابط و بر اساس مصلحت جامعه یا فرد در زمینه‌های زیر می‌گیرد:

(الف) حکم حاکم در مورد اموری که مربوط به مسائل سیاسی و حکومتی می‌شود، مانند نصب و عزل مسئولین کشور و حکم به قطع یا ایجاد رابطه با کشورها.

(ب) حکم حاکم در جهت عمران و آبادی کشور، همانند احداث راه و وسیع کردن خیابان‌ها که منجر به تخریب مساجد و خانه‌های مردم می‌شود.

(ج) حکم حاکم در امور نظامی، مثل اجبار جوانان به گذراندن خدمت سربازی، جلوگیری از داشتن سلاح جنگی نسبت به عموم مردم و ... .

(د) حکم حاکم برای از بین بردن مفسد و جلوگیری از منکرات اجتماعی، مانند عدم استفاده از ماهواره و ... .

(ه) حکم حاکم در امور اقتصادی، مثل منع از اخراج کالاهای اساسی از کشور اسلامی، گرفتن مالیات، حکم به تعزیر محکوم و اموری از این قبیل که در حفظ نظام اقتصادی دخالت دارد.

(و) حکمی که حاکم در جهت ثبوت بعضی از موضوعات شرعی صادر می‌کند، مانند حکم به ثبوت هلال.

(ز) تخفیف در مجازات فرد خاطی.

خلاصه هر حکمی که حاکم شرع با توجه به قوانین، ضوابط و مصالح جامعه یا فرد در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... در مقطع خاصی از زمان حکومت خود، صادر می‌کند، می‌توان آن را حکم حکومتی نامید و لو اینکه در عناوین بالا قرار نگیرد، مانند حکم حاکم به تخریب منازل برای احداث جاده.

باید خاطر نشان کرد که علمای اهل سنت نیز به همین تعریف اشاره کرده‌اند، که از ذکر آن صرف نظر می‌شود (محمود بن اسماعیل، بی‌تا، یک جلدی، ص ۱۱۲-۱۱۱).

اما تعاریفی که از فقهاء در این باره رسیده، از قرار زیر هستند:

(الف) مرحوم «شهید اول» در بیان فرق بین حکم و فتوی می‌فرماید:

«الحکم انشاء اطلاق او الزام فی المسائل الاجتهادیه و غیرها مما یتنازع فیہ خصمان لمصالح المعاش»؛ حکم، صدور و انشای دستوراتی است که یا از قبیل اطلاق است (مانند: آزادی زندانی و مانند حکم به حرّ - آزاد - بودن

شخصی که دیگری او را بنده و عبد خود گرفته است) و یا از قبیل الزام است (مثل اینکه پرداختن مالی را بر کسی واجب کند)، در مسائل اجتهادی و غیر اجتهادی که دو نفر با هم دعوا و کشمکش دارند که مربوط به امور معیشتی و دنیوی آنها است (محمد بن مکی العاملی (شهید اول)، بی تا، ج ۱، ص ۳۲۰).

مشکلی که در این تعریف وجود دارد، این است که ظاهراً مرحوم شهید محدوده حکم را به امور قضایی منحصر کرده‌اند، در حالی که حکم حکومتی دارای محدوده وسیع است.

ب) مرحوم «صاحب جواهر» نیز در این رابطه می‌فرماید:

«أما الحكم فهو إنشاء إنفاذ من الحاكم لا منه تعالى لحكم شرعي أو وضعي موضوعهما في شيء مخصوص؛ حکم، عبارت است از دستور اجرای حکمی که از ناحیه حاکم بیان می‌شود نه از ناحیه خداوند؛ خواه اجرای حکم تکلیفی باشد (مانند اجرای حدود یا وجوب نماز جمعه)، یا وضعی باشد (مانند: بطلان معامله با بعضی از کفار) که موضوعشان یک امر جزئی خاص است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۱۰۰).

اشکال تعریف این است که حکم حاکم را منحصر به اجرای احکام شرعی کرده و در نتیجه، شامل قوانین و دستوراتی که حاکم شرع طبق مصالح کشور صادر می‌کند، نمی‌شود. البته باید خاطر نشان کرد که ضعف تعریف به جهت آن است که حکم حکومتی مستقیماً مورد تعریف قرار نگرفته است.

ج) مرحوم «علامه طباطبائی در این رابطه می‌فرماید:

«احکام حکومتی، تصمیماتی هستند که ولی امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها به حسب مصلحت وقت اتخاذ می‌کند و طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به موقع به اجرا در می‌آورد؛ برتری که این تعریف نسبت به تعاریف دیگر دارد، این است که ایشان معرف را خود حکم حکومتی قرار داده‌اند. آنچه در تعریف آمده، تلخیصی از عبارات کتاب همراه با اضافات است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶۴).

با توجه به ذکر موارد حکم حکومتی که در تعریف آن ذکر شد، معلوم می‌گردد که این تعریف نیز ناقص بوده و همه موارد ولایت حاکم شرع را در بر نمی‌گیرد، همانند



حکم حاکم به ثبوت اول ماه، که منطبق بر تعریف علامه نیست؛ زیرا انشاء این حکم در سایه قوانین شریعت نیست؛ چرا که قوانین شریعت، قوانینی کلی هستند که به وسیله آنها می‌توان حکم مصادیق را فهمید. اما ثبوت اول ماه یک موضوع خارجی است که شارع مقدس بر آن، حکمی مانند وجوب روزه یا حرمت روزه جعل کرده است. فهم هیچ موضوع خارجی نیاز به قوانین شریعت ندارد و از دایره شریعت بیرون است. بلکه یک واقعیت خارجی است و فهم آن نیاز به ابزاری دارد که واقع‌نما باشند.

نتیجه آنکه، حکم حکومتی بر دو قسم «اجرایی» و «انشایی» تقسیم می‌شود و علمای اهل تسنن نیز به این دو قسم تصریح کرده‌اند (عبد القادر عوده، ۱۴۰۱ق، ص ۲۳۴-۲۲۹).

### تحلیل و بررسی نظریه وجوب اطاعت از حکم حاکم

دیدگاه علمای شیعه درباره وجوب اطاعت از احکام حکومتی:

هنگامی که به متون کتب فقهاء شیعه مراجعه می‌کنیم، نمی‌توان کسی را پیدا کرد که در وجوب اطاعت از حکم حاکم تردید یا آن را به طور کلی نفی کند؛ بلکه وجوب اطاعت از حکم حاکم از مسلمات احکام اسلامی شمرده می‌شود. فقهاء شیعه در جاهای مختلف فقه به مناسبت، متعرض چنین حکمی شده‌اند که به طور مختصر به آنها اشاره می‌کنیم تا مسأله به طور کامل واضح و روشن شود. البته قبل از ورود به این بحث، مناسب است مراد فقهاء از حاکم اسلامی روشن شود تا در قضاوت در این مسأله دچار اشتباه و خلط نشویم.

### حاکم اسلامی کیست؟

مراد از حاکم اسلامی در این بحث، اعم از پیامبر ﷺ، امام علیؑ و فقیه جامع الشرائط است. اما از آنجا که بدیهی و روشن است که احکام حکومتی که از ناحیه معصومین علیهم‌السلام صادر می‌شود واجب‌الاطاعه است و کسی در این مسأله شک و شبهه‌ای ندارد، از این رو، موضوع این بخش را به فقیه جامع الشرائط اختصاص دادیم. البته باید خاطر نشان کنیم که در ادبیات فقهی فقهاء، وقتی کلمه حاکم به صورت مطلق و بدون

قید به کار برده می‌شود، مراد از آن فقیه جامع الشرائط است. در کتاب «کفایة الاحکام» آمده است: «مراد از حاکم - اگر به صورت مطلق آورده شود - در ابواب فقهی فقیه جامع الشرائط است» (سبزواری ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۵۸۸).  
 و مرحوم «شهید ثانی» نیز در کتاب «مسالک» چنین می‌نویسند: «هر فقیه‌ی وقتی واژه حاکم را به کار می‌برد مرادش خصوص فقیه جامع الشرائط است. و در این مورد ادعای اجماع کرده است (زین الدین بن علی عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۶۸).

### وجوب اطاعت از حکم حاکم در دیدگاه فقهای شیعه

هر انسانی در تحقیق و تفحص گفتار فقهای شیعه، به قطع و یقین خواهد رسید که یکی از واجبات در دین اسلام، اطاعت از حکم حاکم است و در نتیجه، سرپیچی و نقض حکم حاکم از محرمات به حساب می‌آید. این مطلب در معظم ابواب فقهی که تناسبی - و لو اندک - با مباحث مربوط به حاکم دارد، به چشم می‌خورد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

۱. مرحوم «مقدس اردبیلی» در مسأله جهاد، بعد از اینکه به مسأله اسارت تعدادی از دشمنان اشاره می‌کند، می‌فرماید: «اطاعت از حکم حاکم واجب است زمانی که به هر چیزی حکم کند، مشروط به اینکه مشروع باشد، مثلاً حکم کند که بالغین را بکشید و زنان و بچه‌ها را به اسیری بگیرید» (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۴۵۸).  
 همین مطلب را «شهید ثانی» در کتاب «فوائد القوائد» آورده است (عاملی، ۱۴۱۹ق، یک جلدی، ص ۴۸۳).

۲. در کتاب «ماوراء» فقه آمده است: «اگر کسی از ناحیه حاکم عادل ممنوع السفر باشد و حاکم مثلاً به او بگوید: حق رفتن به حج را نداری، امر او واجب است اطاعت شود. و اگر شخص ممنوع السفر، مخالفت کند و به سفر حج برود، عبادت او باطل است؛ زیرا حج او نهی دارد و هرگاه به عبادتی نهی تعلق بگیرد باطل می‌شود (صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۰۷).

۳. در کتاب «مجموع الرسائل» آمده است: «حاکم شرع، حق بر تمام انام دارد و

مقدم و نافذ الحکم است و کسی شرعا حق مخالفت و معارضه با او را ندارد» (لاری، ۱۴۱۸ق، یک جلدی، ص ۲۵۱).

۴. مرحوم «سیدمحمدحسن مرتضوی لنگرودی» در ذیل فرق بین حجیت حکم و حجیت فتوا و خبر ثقه می‌نویسد: «حجیت حکم از قبیل منصب ولایت است؛ در نتیجه واجب الاتباع است» (لنگرودی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۸۴).

۵. مرحوم «شهید ثانی» در فرق بین بیّنه و اقرار می‌فرماید: «در فرض بیّنه، زمانی حق ثابت می‌شود که حاکم حکم به ثبوت حق کند، یعنی تمام سبب برای ثبوت حق، حکم حاکم است، اما در مسأله اقرار، نفس اقرار، حق را ثابت می‌کند و دیگر نیازی به حکم حاکم ندارد. منتها حاکم می‌تواند در این مسأله هم حکم صادر کند. ولی فائده حکم، ثبوت حق برای مقرر له نیست، بلکه فائده حکم این است که دیگر هیچ کسی حتی مجتهد نمی‌تواند حکم را نقض کند، بلکه حکم لازم الاتباع است؛ زیرا هر حکمی از ناحیه حاکم، لازم الاتباع است».

۶. در کتاب «مذهب الاحکام» درباره طلب صدقه از کسی که صدقه دادن بر او واجب است، چنین آمده است: «یا طلب صدقه از سوی امام علیه السلام است یا از سوی حاکم شرعی در زمان غیبت است و یا خود فقیر طلب می‌کند. در صورت اول واجب است که صدقه به امام داده شود و همچنین در صورت دوم واجب است که حکم حاکم را قبول کند» (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۲۵۱).

شاید اگر بخواهیم تمام موارد را ذکر نماییم هزاران مورد دیگر نیز یافت می‌شود که اگر بخواهیم فقط به ذکر آدرس مطالب اکتفاء کنیم، صفحات بیشماری را اشغال خواهد کرد و برآستی که اگر هر محقق در این وادی کتاب‌های موجود را ورق بزند به طور قطع به اجماع فقهاء در این مسأله دست می‌یابد.

### ادله وجوب اطاعت از دیدگاه علمای شیعه

بعد از اینکه قول فقهاء درباره حجیت قول حاکم و وجوب اطاعت از آن معلوم شد، باید ببینیم که دلیل حجیت و وجوب اطاعت چیست؟

با جستجو در کلمات فقهاء، به ادله متعددی در این مسأله می‌توان دست یافت که به آنها اشاره می‌کنیم:

### الف) بدیهی و فطری بودن اطاعت از حکم حاکم

در کتاب «مهذب الاحکام» آمده است: «قبیح نقض حکم حاکم، از مسلمات بین همه ملت‌هایی است که حاکم و قاضی دارند، در نتیجه، حرمت نقض حکم حاکم فطری است» (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۷، ص ۴۵).

مرحوم «صدر» نیز در کتاب «الاجتهاد و التقليد» مطلبی شبیه مطلب بالا آورده است: «حرمت نقض حکم حاکم از بدیهیات دین و عقل است؛ زیرا وجوب اطاعت و حرمت نقض از لوازم حاکمیت حاکم است؛ پس اگر نقض حکم حاکم جایز باشد، سنگ روی سنگ بند نخواهد شد» (صدر، ۱۴۲۰ق، یک جلدی، ص ۳۸۷).

در کتاب «کلمات سدید» آمده است: «لازمه ولایت شخصی بردیگری این است که اگر ولی امر، در مسأله‌ای حکم کند، آن دیگری حق انتخاب ندارد و واجب است به آن عمل کند و فرقی ندارد که آن غیر یک فرد باشد یا یک امت باشد» (مومن قمی، ۱۴۱۵ق، ص ۶۸-۶۷).

و نیز از جمله کسانی که مسأله ولایت و حاکمیت را فطری می‌داند، مرحوم «علامه طباطبایی» است. ایشان در این رابطه می‌فرمایند:

اسلام نیز که دینی است فطری و پایه احکام و قوانین آن بر اساس آفرینش گذاشته شده است، مسأله ولایت را که یک مسأله فطری است الغا و اهمال ننموده، بلکه با اعتبار دادن به آن، یک حکم فطری و انسانی را امضاء کرده و به جریان انداخته است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۵۷).

### ب) بناء عقلاء

همان گونه که در کتاب‌های فقهی و اصولی آمده، یکی از ادله اثبات حکم شرعی اعم از اصولی و فقهی، بناء عقلاء است، دلیلی که برخی در مسأله اطاعت از حکم حاکم به آن تمسک کرده‌اند.

برای نمونه، مرحوم «صدر» چنین گفته است: «بناء عقلاء هم، بر حرمت نقض حکم حاکم است» (صدر، ۱۴۲۰ق، ص ۳۸۷).

و نیز در کتاب دیگری آمده است: «اصل حجیت حکم حاکم از مسلمات عقلائییه است؛ زیرا هر مذهب و ملتی دارای حاکمی است که در امور دینی و دنیایی به او رجوع می‌کنند، خصوصاً اموری که نوع بشر به آنها احتیاج دارد» (سبزواری، ۱۳۴۱ق، ج ۱۰، ص ۲۵۹).

با دقت در عبارت فوق به وضوح می‌توان دریافت که مراد از مسلمات عقلائییه، همان بناء عقلاء است نه حکم عقل؛ زیرا آنچه در قسمت استدلال آمده، اشاره به یک مبنای عملی دارد؛ یعنی صحبت از رجوع آحاد یک ملت به رئیس و رهبرشان است و این یک مبنای عملی است.

### ج) نیابت فقیه از امام

اکثر فقهاء به مناسبت‌های مختلف به این دلیل اشاره کرده‌اند، به طوری که به نظر می‌رسد اگر همه کلمات آنها را در کنار هم قرار دهیم، ظن قریب به یقین حاصل می‌شود که در مسأله ولایت فقیه یک اتفاقی وجود دارد. حتی کسانی که تصریح می‌کنند که فقیه، ولایت مطلقه ندارد، در مواردی که حکم حاکم (البته در غیر موارد قضاء) را حجت و معتبر می‌دانند آن را، از راه نیابت فقیه از امام توجیه می‌کنند. اینک نمونه‌های از این عبارات را ذکر می‌کنیم:

۱. مرحوم «محمدتقی مجلسی» در کتاب خود در بحث خمس می‌نویسد: «خمس را باید در زمان غیبت به فقیه داد؛ زیرا مشهور میان اصحاب آن است که فقیه به نیابت آن حضرت، حاکم است» (مجلسی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۵۹۱).

۲. در کتاب «مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی» آمده است: «درباره نحوه مصرف سهم الخمس، معروف و مشهور بین علماء این است که سهم الخمس را باید به مجتهد جامع الشرائطی دارد که قابلیت نیابت از امام را دارد. همان طوری که این مطلب از محقق و علامه و شهید اول و دوم نقل شده است و نیز این مسأله را به اکثر

علماء و متاخرین نسبت داده‌اند. مرحوم شهید ثانی گفته: اجماع علماء براین است که واجب است که اگر انسان خودش می‌تواند، سهم خمس را بین اصناف سهم داران تقسیم کند؛ فقط در صورتی که غیر مجتهد بخواهد متولی امر شود و الا باید به مجتهد داد؛ زیرا مجتهد نائب امام است» (آملی، ۱۳۸۰، ج ۱۱، ص ۱۹۴).

این نکته روشن و بدیهی است که مراد فقهاء از نیابت فقیه از امام علیه السلام، فقط نیابت در مسأله خمس نیست، چنانکه این مطلب از موارد مختلف نیابت به خوبی قابل استفاده است.

۳. مرحوم «شاهرودی» در کتاب حج خود آورده است: «درست است که ما اشاره کردیم، نظر فقیه در موضوعات حجت نیست [استدلال ایشان بر این مطلب این است که چون نظر امام علیه السلام در جزئیات حجت نیست، در نتیجه نظر مجتهد هم درست نیست] لکن باید در یک مسأله استثناء قابل شد و آن اینکه حکم فقیه در مورد ثبوت هلال حجت است؛ زیرا حکم امام علیه السلام در این مورد صحیح است و از آنجا که فقیه در همه آنچه برای امام ثابت است، نائب اوست، پس حکم فقیه در مسأله هلال نافذ است» (شاهرودی، ۱۴۰۲ق، ج ۳، ص ۳۵۸).

۴. مرحوم «محقق اردبیلی» در کتاب خود می‌نویسد: «اگر کسی از دنیا رفت و در هیچ طبقه‌ای از طبقات ارث، وارثی ندارد که از او ارث ببرد، وارث او حاکم شرع است. ایشان در استدلال به این مطلب می‌گویند: حاکم می‌تواند از میت ارث ببرد؛ زیرا که فقیه، نائب امام است» (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۵۷).

خلاصه اینکه، موارد متعددی وجود دارد که فقهاء قائل به حجیت حکم فقیه شده‌اند و وجه حجیت آن را نیابت از امام دانسته‌اند که قابل شمارش نخواهد بود، و ما از باب نمونه فقط به بعضی از آنها اشاره کردیم.

## د) روایات

از جمله ادله‌ای که در مسأله وجوب عمل به حکم حاکم، مورد استناد فقهاء واقع شده، روایاتی است که در مجامع روایی وجود دارد که به آنها اشاره می‌کنیم:

## الف) روایت عمر بن حنظله.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

«...ینظران من کان منکم ممّن قد روی حدیثنا، و نظر فی حلالنا و حرامنا، و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً، فأنّی قد جعلته علیکم حاکماً؛ فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنّما استخفّ بحکم الله و علینا ردّ، و الرادّ علینا الرادّ علی الله، و هو علی حدّ الشّرك بالله» نگاه کنند کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است. باید او را به عنوان قاضی بپذیرند، زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم، اگر او بر اساس حکم ما حکمی صادر کرد و از او پذیرفته نشد، حکم خدا مورد استخفاف قرار گرفته و ما را ردّ کرده است و کسی که ما را ردّ کند، در حقیقت خداوند را ردّ کرده و این عمل در حدّ شرک به خدا است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۷).

به این روایت در جاهای مختلفی از حکم حاکم استناد شده است:

### ۱. ثبوت هلال

در کتاب «مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی» آمده است: «ظاهر اصحاب، همان طوری که در کتاب حدائق آمده است، این است که عمل به حکم حاکم در مورد ثبوت هلال را واجب می‌دانند و استدلال آنها به این مطلب عمومات و اطلاقاتی مانند مقبوله عمر بن حنظله است که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر فقیه حکم کرد به حکم ما و از او قبول نشد، حکم خدا خفیف شمرده شد» (آملی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۳۷۲).  
و از آنجا که این عبارت، ظهور در اجماع دارد، به همین عبارت بسنده می‌کنیم.

### ۲. مطلق حکم حاکم و قضاوت‌های او

در کتاب «مدارک العروة» آمده است: «چهارمین مقامی که برای مجتهد تحقق می‌یابد، نافذ بودن حکم و قضاوت‌های اوست و شکی نیست که چنین مرتبه‌ای برای مجتهد تحقق می‌یابد، به دلیل ادله‌ای که دلالت دارند بر اینکه احکام حاکم نافذ است و رد او و استخفاف او حرام است، که عمده ادله در این باب، مقبوله عمر بن حنظله است» (بیارجمندی خراسانی آرام حائری، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۷۱).

### ۳. هر حکم غیر قضایی (حکم ابتدایی)

- مرحوم «مرعشی نجفی» در این باره می‌فرماید: «در مورد احکام حکومتی غیر قضایی، اختلاف شده که حکم حاکم نافذ است یا نه؟ اگر چه مجتهد اعلم باشد. هر کسی که قائل است حکم حاکم نافذ است، دلیلش مقبوله عمر بن حنظله است» (مرعشی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۱۲).

به نظر می‌رسد برای رفع شبهه، تذکر به یک نکته مهم است و آن اینکه مراد از اینکه حاکم شرع باید حکم ائمه اطهار را بیان کند، این نیست که حتماً حکم حاکم باید مانند حکم امام مطابق با واقع باشد تا به منزله حکم امام علیه السلام باشد و در چنین صورتی لازمه‌اش این است که با عدم احراز مثلثیت، اصل عدم تطابق با حکم امام جاری شود و در نتیجه حجیت حکم حاکم زیر سوال برود؛ بلکه مراد از جمله (حکم بحکمن) این است که وقتی حاکم از ناحیه امام منصوب شد، لازمه این انتصاب این است که حکم حاکم، حکم امام علیه السلام است. شاهد این بیان، کلام فقهاء است که به یک نمونه اشاره می‌کنیم.

مرحوم «صاحب کفایه» در این باره می‌فرماید: اینکه امام علیه السلام در مقبوله فرمود: (فاذا حکم بحکمن)، مراد این است که اگر کسی منصوب امام علیه السلام باشد، وقتی حکمی صادر می‌کند، آن حکم حکم امام می‌باشد؛ زیرا از طرف ایشان منصوب شده است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، یک جلدی، ص ۴۶۶).

### ب) توقیع مبارک امام زمان(عج)

«اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فإنهم حجتي علیکم، و أنا حجة الله» در حوادث پیش آمده، به راویان احادیث ما رجوع کنید، به درستی که آنها حجت من بر شماستند و ما حجت خدا هستیم (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۷۰).

همان طوری که در کتب اصولی آمده است، لازمه حجیت، وجوب اطاعت است، در نتیجه، اگر فقیه عادل که به عنوان حاکم در مسند نظام قرار گرفته است، حکمی صادر کند، حکم او واجب است اطاعت شود.



## دیدگاه علمای اهل تسنن درباره وجوب اطاعت از احکام حکومتی

با توجه به اینکه حاکم اسلامی در نزد علمای اهل سنت تفاوت مختصری با علمای شیعی دارد، ناچاریم تعریفی را از ناحیه آنها ذکر کنیم.

### تعریف حاکم

«حاکم به کسی گفته می‌شود که خلیفه رسول خدا است، که در جهت حراست از دین و اداره دنیا دارای ریاست عامه است» (الماوردی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۳).  
و ظاهراً چنین تعریفی مورد اتفاق می‌باشد (همان، پاورقی). در تعریف حاکم از دیدگاه علمای شیعه، اشاره کردم که حاکم در این دیدگاه شامل پیامبر هم می‌شود، در حالی که این تعریف، پیامبر را به جهت اینکه مصدر تشریح است، حاکم و خلیفه نمی‌داند.

### وجوب اطاعت از امام در دیدگاه اهل سنت

همان طوری که قبلاً اشاره شد، یکی از تقسیمات حکم، تقسیم آن به حکم الهی و حکم حاکمان دین (حکم حکومتی) است. در تحلیل ابتدایی، معنای این تقسیم این است که حکم یا شرعی است (اگر از ادله شرعی - یعنی کتاب، سنت، اجماع یا عقل به دست آید) و یا حکومتی است، (اگر این حکم را حاکم شرع صادر کند). اگر چه چنین تقسیمی بین آنها وجود دارد،<sup>۱</sup> اما از تعابیر آنها به دست می‌آید که هر دو قسم را حکم شرعی می‌دانند (عبدالقادر عوده، ۱۳۹۷، ص ۹۷-۹۶)؛ زیرا آنها معتقد هستند که تنها وظیفه امام یا خلیفه - تعابیری که علماء اهل سنت درباره حاکم شرع به کار می‌برند، الفاظی از قبیل امام، خلیفه، امیر المومنین و سلطان می‌باشد (رافت عثمان، بی تا، ص ۴۸) - عمل به دستورات و احکام شرع است و لذا بعضی از آنها تنها دلیل وجوب نصب امام را شرع می‌دانند (الماوردی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۳).

حال حکم شرعی نزد آنها چیست؟ هر آنچه مجتهد از راه ادله مقبول نزد آنها به دست می‌آورد، حکم شرعی است. از آنجائی که اهل تسنن در کشف احکام شرعی،

۱. در صفحه ۶ به این مسأله اشاره شده است.

علاوه بر کتاب، سنت، اجماع و عقل، به ادله‌ای مانند: قیاس، استحسان، سدّ ذرایع و مصالح مرسله تمسک کرده و همه این امور را ادله شرعی می‌دانند؛ در نتیجه، تمام احکامی که آنها به دست می‌آورند، جزء احکام الهی است و در این صورت، جایی برای حکم حکومتی به معنای اصطلاحی مطرح نیست. در نتیجه، احکامی که حاکم بیان می‌کند، یا خود مجتهد است، و احکامی را از اجتهاد خودش به دست می‌آورد و آن را حکم خدا و شرع می‌داند، بدان فرمان می‌دهد و عمل می‌کند و یا اینکه از فقهاء و مجتهدین زمان خود می‌گیرد و در این صورت هم، حکم الهی و شرعی خواهد بود.

با توجه به این مقدمه به بیان اقوال علماء اهل تسنن درباره وجوب اطاعت از حاکم می‌پردازیم:

۱. قاضی ابو یعلی در این باره می‌گوید: «اگر شخصی که اهل حلّ و عقد او را انتخاب کردند، به آنها جواب مثبت داد، باید با او بیعت کنند و به واسطه بیعت آنها، امامت برای شخص حاصل می‌شود و بر همه امت واجب است که با او بیعت کنند و خود را در اطاعت از او ملزم سازند» (محمد بن الحسین الفراء، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۴).

۲. و در جای دیگر از از همین کتاب می‌فرماید: «اگر عده‌ای از مسلمانان بر خلیفه خروج کنند و او را دستگیر کنند، اگر امیدی به نجات و خلاصی‌اش نیست، و اگر اهل بغی او را به امامت خود نصب نکرده باشند، امام اسیر شده در دست آنها بر امامت خود باقی است؛ زیرا بیعت با او بر مسلمین بغات لازم و اطاعت امام بر آنها واجب است. با توجه به عبارت، وقتی اطاعت امام بر مسلمینی که با او بیعت نکردند واجب باشد، پس به طریق اولی اطاعت او بر مسلمینی که با او بیعت کرده‌اند واجب است» (همان، ص ۲۳).

۳. در کتاب «ریاسة الدولة فی الفقه الاسلامی» آمده است: «امام و خلیفه، حقوقی بر امت دارد که علماء اسلام این حقوق را بیان کرده‌اند. مهم‌ترین آنها اطاعت کردن از امام در هر موردی است که به آنها امر کرد و یا از هر چیزی که نهی کرد» (رافت عثمان، بی‌تا، ص ۲۶۵-۲۶۴).

۴. «ابو الحسن علی ماوردی» نیز عین کلام «قاضی ابو یعلی» را آورده و گفته است: «در صورتی که شخص از راه بیعت به امامت منصوب شد، بر همه مردم واجب است با

او بیعت کرده و به اطاعت از او همت گمارند؛ زیرا اطاعت از او بر همه مسلمین واجب است» (ماوردی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۷ و ۳۶).

«علی عبد الرزاق» در کتاب «الاسلام و اصول الحکم» آورده است: «بر مسلمانان واجب است که به خلیفه گوش فرا دهند و در ظاهر و باطن از او اطاعت کنند» (عبد الرزاق، بی تا، ص ۳).

### ادله وجوب اطاعت از حکم حکومتی در نگاه اهل تسنن

در گفتار پیش ثابت شد که همه علماء اهل تسنن، اطاعت از امام و حاکم خود را واجب دانسته و در نتیجه تخلف و سرپیچی از او را حرام می‌دانند. حال در این گفتار در صدیدیم تا ادله ایشان را در این مسأله بیان کنیم. مجموعه ادله‌ای که از کلمات آنها قابل اصطیاد است عبارتند از:

#### الف) عقد بودن ریاست و خلافت

توضیح این دلیل نیاز به مقدمه ذیل دارد:

جمهور فقهاء و متکلمین اهل سنت معتقدند که صرف وجود جمیع شروط امامت در شخصی از اشخاص، برای تحقق منصب امامت و حاکمیت کافی نیست، بلکه باید از طریق یکی از راه‌هایی که فقهاء قبول دارند این منصب برای فردی ثابت شود. یکی از این راه‌ها که همه فقهاء اهل تسنن آن را قبول دارند، این است که اشخاصی که موسوم هستند به اهل حلّ و عقد، یکی از واجدین شرایط را انتخاب کنند و در صورت انتخاب و قبول آن شخص، این منصب تحقق می‌یابد. آنچه که بین اهل حلّ و عقد و حاکم تحقق می‌یابد، در واقع بیعت بین آنها است.

با توجه به این مقدمه، استدلال فوق را چنین تقریر می‌کنند: فقهاء معتقد هستند که امامت، در حقیقت عقدی از عقود است که دارای دو طرف است و یک طرف آن را امت اسلامی و طرف دیگر را رئیس و امام تشکیل می‌دهد. پس در حقیقت، امامت، عقد حقیقی است که مبتنی بر رضایت طرفین است و در این عقد، طرفین خود را ملزم

می‌کنند که یک سری امور را انجام دهند. رئیس و امام ملزم است تا مبنای عملی خود را احکام اسلامی قرار داده و بر طبق آن سیر کند و امت بر خود لازم می‌دانند از او اطاعت کرده و از اوامر و نواهی او تخلف و سرپیچی نمایند. بنابراین، وجوب اطاعت به خاطر عهدی است که با امام و خلیفه بسته شده است.

البته باید خاطر نشان کنیم که این بیعت که به معنی تعهد بر اطاعت است، در واقع بین امت و امام بسته می‌شود، اما اهل حل و عقد در این بیعت نایب از طرف مردم می‌باشند و مفاد این بیعت، التزام رئیس بر عمل به احکام کتاب و سنت و در مقابل، مردم نیز ملزم هستند که از او اطاعت کنند (رافت عثمان، بی‌تا، ص ۲۴۱-۲۳۶).

### ب) نظریه عهد

همان گونه که قبلاً اشاره شد، امام باید از طریقی که فقهاء قبول دارند به امامت منصوب گردد؛ یکی دیگر از این راه‌ها، طریقه عهد یا ولایت عهد است؛ به این صورت که خلیفه و امام قبلی، شخصی را برای امامت امت بعد از مرگ خود منصوب می‌کند. اما این روش چگونه دلالت دارد که اطاعت از امام بعدی واجب است؟

در توضیح این مطلب آمده است: امامی که این حق را به کسی می‌دهد، یک امام نمونه‌ای است که بیعت با او از راه شرعی صحیح تحقق پیدا کرده و معنایش این است که او واجد تمام شرائط امامت و رهبری امت اسلامی بوده است. وجود همه شرائط امامت در او، سبب اطمینان ما به او در همه امورات مربوط به حکومت شده و سبب می‌شود که یقین پیدا کنیم که او هرگز از مسیری که بر او واجب بوده منحرف نشده است. در نتیجه، او شخصی را انتخاب می‌کند که همه شرائط رهبری برای امت اسلامی را دارد؛ زیرا او در این کار باید مصلحت امت و رضایت خدا را در نظر داشته باشد. این عمل او که آخرین کاری است که برای جامعه اسلامی انجام می‌دهد، در آینده امت تاثیر بسزایی دارد و از اموری است که به‌زودی در نزد پروردگارش مورد محاسبه قرار می‌گیرد. او با توجه به همه این امور، دست به انتخاب می‌زند؛ در نتیجه شخصی که او انتخاب می‌کند، اصلح خواهد بود. پس اعتماد به این امام، کامل است؛ لذا این حقی که

او به شخصی می‌دهد، در نظر همه مردم معتبر بوده و حتی بر نظر مردم برتری دارد و در نتیجه، همه امت چنین شخصی را قبول دارند و او را بر شخصی که خودشان در نظر داشتند برتری می‌دهند و این به معنای قبول ریاست اوست و لازمه قبول ریاست، وجوب اطاعت از او می‌باشد (همان، ص ۲۸۵-۲۸۴).

### ج) اطاعت امام، اطاعت خداست

تقریر این دلیل به این صورت است:

الف) شخص امام و خلیفه در منصب خود، در واقع قائم مقام رسول خداست. پیامبر ﷺ در حیات خود، وظیفه‌اش اقامه مسایل دین در جامعه بود. او هم متولی دفاع از دین بود و هم عهده‌دار ابلاغ آن از طرف خدای متعال و دعوت مردم به آن. همان طوری که خداوند، محمد ﷺ را برای دعوت خلق و ابلاغ شریعت مقدس برگزید، به همین ترتیب وظیفه او حفظ دین و رهبری دنیا از راه دین است.

ب) زمانی که پیامبر اکرم ﷺ به رفیق اعلیٰ ملحق شد و از این دنیا پر کشید، خلفاء بعد از او در حفظ دین و رهبری بر جامعه از طریق دین، جانشین او شدند و به همین جهت، به رهبران دینی خلیفه گفته می‌شود.

ج) نتیجه آنکه، اهل سنت قایل هستند که خلیفه، نازل منزله پیامبر است در جامعه و بر آنها ولایت عامه و حق اطاعت کامل و سلطنت کلی دارد، اگر چه که حقوقی نیز بر گردنش هست، مثل اقامه دین در جامعه، اجرای حدود خدا و غیره. و چون قائم مقام رسول خداست، در نتیجه متولی بهترین و شریف‌ترین امور است، لذا بر مردم واجب است در ظاهر و باطن از او اطاعت کنند؛ زیرا اطاعت از او اطاعت از خداست و عصیان او عصیان خداست.

### د) تمسک به ادله نقلی

بعضی از علماء در این مسأله به آیات و روایت تمسک کرده و از آنها وجوب اطاعت از امام و خلیفه را استفاده کردند.

اما آیه‌ای که به آن تمسک کردند، آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء (۴): ۵۹).

در این آیه، خداوند اطاعت از اولی الامر را بر ما واجب کرده است و اولی الامر کسانی هستند که بر ما حکومت می‌کنند.

اما روایت، روایت «ابو هریره» از پیامبر ﷺ است:

«روی هشام بن عروه عن أبي صالح عن أبي هريرة عن رسول الله قال: سيليكم بعدى ولاة فيليكم البرّ بيرة، فيليكم الفاجر بفجوره، فاسمعوا لهم و...»؛ بعد از من والیانی بر شما حکومت می‌کنند. والیان نیکوکار با نیکویی و خلفای جور با ظلم بر شما حکومت می‌کنند پس به آنها گوش فرا دهید و از آنها اطاعت کنید (ماوردی، ۱۴۰۳ق، ص ۵).

این روایت به روشنی دلالت می‌کند که اطاعت از حاکم واجب است؛ زیرا کلمه (فاسمعوا) که به معنای اطاعت کردن است، به صورت امر آمده و این جمله امری دلالت بر وجوب دارد.

### نتیجه

با توجه به مطالب ارائه شده، می‌توان نتیجه گرفت که اطاعت از حکم حاکم واجب است و کسی شرعاً حق تخلف ندارد.

## منابع

١. آخوند خراساني، محمد كاظم (١٤٠٩ق)، كفاية الاصول، قم: موسسه آل البيت (عليه السلام) لاحياء التراث.
٢. آرام حائري بيارجمندی خراساني، شيخ يوسف (١٣٨١ق)، مدارك العروة، النجف الاشرف: مطبعة النعمان.
٣. آملی، میرزا محمدتقی (١٣٨٠ق)، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، تهران: مؤلف.
٤. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدين (١٤١٤ق)، لسان العرب، بيروت: دار الفكر، ج ٣.
٥. احمد بن فارس بن ذكريا، ابو الحسين (١٤٠٤ق)، معجم المقاييس اللغية، قم: انتشارات دفتر تبليغات حوزه علميه قم.
٦. اردبيلي، احمد بن محمد (١٤٠٣ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
٧. الصيمري، مفلح بن الحسن راشد (١٤٢٠ق)، غاية المرام فی شرح شرايع الاسلام، بيروت: دار الهادي.
٨. العاملي، زين الدين بن علي (١٤١٣ق)، مسالك الافهام، قم: مؤسسة المعارف الاسلامية.
٩. ----- (١٤١٩ق)، فوائد القواعد، قم: مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
١٠. العاملي، محمد بن مكي (بي تا)، القواعد و الفوائد، قم: مكتبة المفيد.
١١. الفراء، القاضي ابي يعلى محمد بن الحسين (١٤٠٦ق)، الاحكام السلطانية، قم: مكتب الاعلام الاسلامي، ج ٢.
١٢. الماوردي، ابو الحسن علي (١٤١٦ق)، الاحكام السلطانية و الولايات الدينية، بيروت: المكتبة الاسلامي.
١٣. حلي، فخر المحققين، محمد بن حسن بن يوسف (١٣٨٧ق)، إيضاح الفوائد، قم: مؤسسه اسماعيليان.
١٤. رافت عثمان، محمد (بي تا)، رياسة الدولة فی الفقه الاسلامي، قاهره: دار الكتاب الجامعي.
١٥. سبزواري، سيد عبد الاعلى (١٤١٣ق)، مهذب الاحكام فی بيان الحلال و الحرام، قم: مكتب آية الله السيد السبزواري، ج ٤.
١٦. سبزواري، محمد باقر (١٤٢٣ق)، كفاية الاحكام، قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.

١٧. سيفى مازندراني، على أكبر (١٤٢٢ق)، دليل تحرير الوسيله (ولاية الفقيه)، تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني.
١٨. شاهرودي، سيد محمود (١٤٠٢ق)، كتاب الحج، قم: موسسه انصاريان.
١٩. شيخ الطبرسي (١٤٠٣ق)، الاحتجاج، نجف الاشرف: دار النعمان للطباعة النشر.
٢٠. صدر، سيد رضا (١٤٢٠ق)، الاجتهاد والتقليد، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
٢١. صدر، سيد محمد (١٤٢٠ق)، ماوراء الفقه، بيروت: دار الاضواء للطباعة النشر التوزيع.
٢٢. طباطبائي، محمد حسين (١٣٨٧)، بررسى هاى اسلامى، قم: بوستان كتاب.
٢٣. عبد الرازق، على (بي تا)، الاسلام و اصول الحكم، بي جا: بي نا.
٢٤. عوده، عبدالقادر (١٣٩٧)، المال و الحكم فى الاسلام، قاهره: المختار الاسلامي للطباعة، ج ٥.
٢٥. ----- (١٤٠١ق)، الاسلام و اوضاعنا السياسية، بيروت: موسسه الرسالة لطباعة و النشر.
٢٦. عياض بن نامي (١٤٢٦ق)، اصول الفقه الذى لا يسع الفقيه جهله، رياض: دار التدمرية.
٢٧. فراهيدي، خليل بن احمد (١٤١٠ق)، كتاب العين، قم: نشر هجرت، ج ٢.
٢٨. كليني، محمد بن يعقوب (١٣٦٣)، اصول الكافي، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ج ٥.
٢٩. لارى، سيد عبدالحسين (١٤١٨ق)، مجموع المسائل، قم: موسسه المعارف الاسلاميه.
٣٠. مجلسي، محمدتقي (١٤١٤ق)، لوامع صاحبقراني المشتهر بشرح الفقيه، قم: موسسه اسماعيليان للطبع، ج ٢.
٣١. محمود بن اسماعيل بن ميكائيل الخيريبيتي (بي تا)، الدرّة الغراء و نصحة السلاطين و القضاة و الامراء، رياض: مكتبة نزار مصطفى الباز.
٣٢. مرتضوى لنگرودي، سيد محمد حسن (١٤١٢ق)، الدر النضيد فى الاجتهاد و الاحتياط و التقليد، قم: موسسه انصاريان.
٣٣. مرعشى نجفى، سيد شهاب الدين (١٤٢٢ق)، القول الرشيد فى الاجتهاد و التقليد، قم: كتابخانه آية الله مرعشى نجفى.
٣٤. مكارم شيرازي، ناصر (١٤٢٥ق)، انوار الفقهاة، قم: انتشارات مدرسه امام على عليه السلام.
٣٥. مومن قمى، محمد (١٤١٥ق)، كلمات سديده، قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علميه قم.
٣٦. نجفى، محمد حسن (١٤٠٤ق)، جواهر الكلام، بيروت: دار الاحياء التراث العربى، ج ٧.
٣٧. نراقى، ملا احمد (١٤٢٢ق)، رسائل و مسائل، قم: كنگره نراقيين ملا مهدي و ملا احمد.